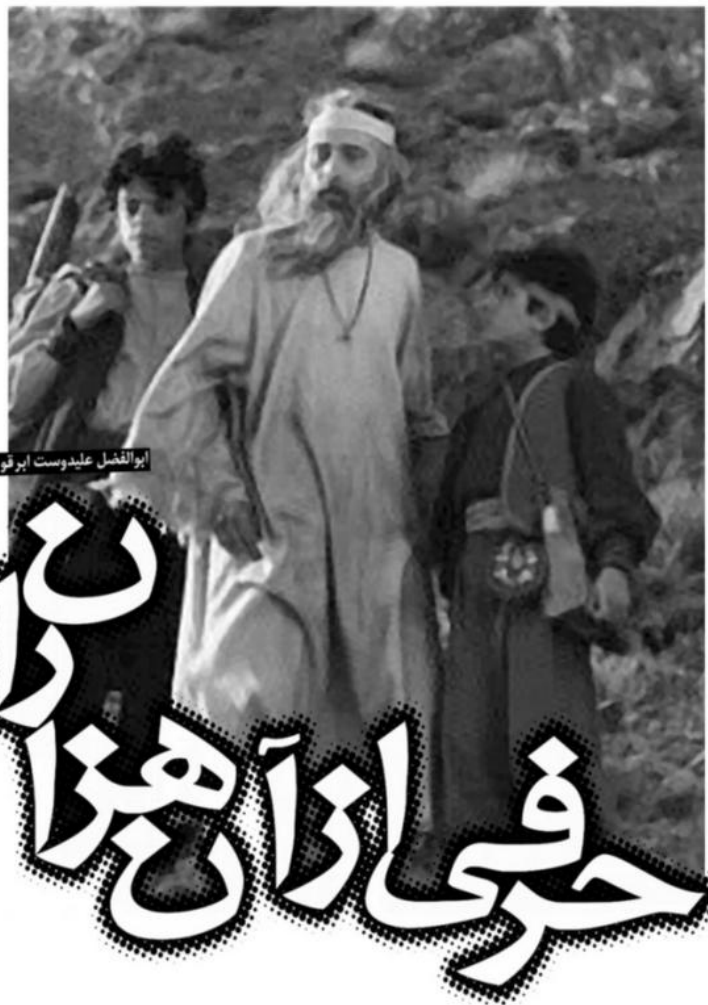


پیرمردی بود جهان دیده و سرد و گرم چشیده و از آموزگار روزگار، توشه ها اندوخته. فرزندان خود را چنین سفارش می کرد: ای نوردیدگان! در هر شهر که وارد شدید، خانه ای برای خود بسازید. فرزندان پرسیدند: ای پدر! چنین سرمایه ای از کجا بیاوریم؟

پدر پاسخ داد: منظورم آن است که در هر شهری دوستی صادق و امین داشته باشید که این کار به منزله داشتن خانه ای در آن شهر است که از سردرگمی نجات می یابید. شاید این سفارش امروزه، که نه تنها در شهرها، بلکه در برخی روستاها هم هتل و مسافرخانه فراوان است و می توان در آن ها اسکان یافت، چندان مقبول به نظر نرسد، اما در حقیقت داشتن یک دوست

سقراط، صحبت و همنشینی با شخص خردمند را گنج دانسته و معاشرت با نادان را موجب رنج و سختی می داند. از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند که با چه کسی معاشرت کنیم؟ حضرت به این مضمون فرمود: با کسی که دانش او بر دانش شما بیفزاید و کردارش، شما را به یاد قیامت بیندازد. بسیاری از گرایش های انسان خارج از اراده اوست و یا کنترل کردن آن بسیار مشکل و قراتر از توان معمولی است. این مطلب هشدار است که: ای بسا ابلیس آدم رو که هست

پس به هر دستی نباید داد دست پایان سخن را حدیثی از امام صادق علیه السلام قرار دادیم: «تا می توانی با عالمان نکوکار همنشین باش تا جان خود به فضیلت دانش بیارایی و از پرتو دانش آنان، روشن



ابوالفضل علی دوست ابرقوی

حرف از آن همدردان

کنی و بزرگوار گردی.»

همدردی با دیگران

یکی از بزرگان می گوید من سی سال است برای گفتن «الحمد لله» از خداوند طلب آمرزش و بخشش می کنم. وقتی که علت را از او پرسیدند، پاسخ داد: «شبی بازار

امین و با تجربه و دلسوز کجا و سکونت در هتل و مسافرخانه کجا؟! »

صحبت با دوستان دانا، روزنه صمیمیت و معرفت بر زندگی آدمی می گشاید و به گفته خواجه عبدالله انصاری: «سعادت دنیا و آخرت را در صحبت دانا شناس.»

بغداد آتش گرفت و مغازه های فراوانی طعمه آتش شد. به بازار رفتم تا ببینم که مغازه من از دستبرد آتش درامان مانده است یا نه.

وقتی وارد بازار شدم، دیدم که شعله های آتش مغازه مرا نسوزانده و خسارتی به اموال من وارد نگردیده است، به شکرانه این که مغازه و کالاهای من در آن سالم مانده اند، گفتم: «الحمد لله». فوراً به خود آمدم و گفتم: گیرم که مغازه و اجناس تو سالم مانده اند آیا در فکر مسلمانان دیگر نیستی؟! دانستم که خطایی مرتکب شده ام و از این که تنها به فکر خودم بودم، گفتم «الحمد لله».

پس اکنون سی سال است که از خداوند طلب بخشش می کنم که چرا به یاد دیگران نبودم. خودخواهی این است که فقط به فکر خودمان باشیم و دست بگذاریم تا کالاهمان را باد نبرد و از دیگران غفلت بورزیم. در تنظیم روابط اجتماعی، زیباترین اصل را می توان این روایت از امیرمؤمنان دانست که آن بزرگوار فرمودند: «نفس خود را میزان و معیار بین خود و دیگران قرار بده، هر آنچه به خود می پسندی به دیگران هم بپسند؛ هر آنچه برای خود ناپسند می دانی، برای دیگران هم نپسند.»^(۱) آنان که تنها در اندیشه زندگی خودشان هستند، بالاترین هنر آن ها رهاندن خویشن و اداره کردن زندگی شخصی شان است و بس، و کسانی که در اندیشه دیگران اند کلید فتح دل های مردم را به دست گرفته و از این رهگذر جهانی را با خود همراه ساخته اند.

دسته اول مواظبانند تا غرق نشوند؛ و دسته دوم به تعبیر سعدی تلاش می کنند تا کسی را که در حال غرق شدن است نجات بدهند. بین این دو دسته تفاوت بسیار است.

توجیه کارهای دیگران

تا به حال فکر کرده اید که چرا اندیشه انتقام گرفتن به ذهن ما می آید. به طور مثال، تصمیم می گیریم به دلیل این که فلانی، این حرف را زده است و آن عمل را مرتکب شده است؛ او را مورد بازخواست قرار دهیم و او را مجازات کنیم و یا از او انتقام بگیریم؟

اولین پاسخ آن است که هرگاه حرف یا عمل دیگران با منافع ما در تعارض قرار گیرد، منافع ما می طلبد که با او مخالفت کنیم و از او انتقام بگیریم.

یک جواب هم این است که هرگاه نتوانیم برای حرف یا عمل دیگران یک پاسخ قابل قبول پیدا کنیم و توجیهی برای آن ها بیابیم، فکر انتقام به ذهن ما خطور می کند و سپس منتظر فرصتی می شویم تا رقیب را سرچایش بپوشانیم.

نکته قابل توجه این که هرگاه شبیه همان حرف یا عمل از ما سر بزنند و دیگران ما را سرزنش یا تنبیه کنند

و یا از ما انتقام بگیرند؛ آن وقت است که ما اعتراض می‌کنیم که چرا ما را در این حرف یا عمل محق ندانسته و به فکر تنبیه افتاده‌اند.

این که هیچ‌گاه خود را مستحق مواخذه و انتقام نمی‌دانیم، به خاطر آن است که همواره برای گفتار و اعمال خود پاسخ قابل قبول و عاملی موثر پیدا کرده‌ایم؛ اما وقتی نوبت به دیگران می‌رسد، زحمت پیدا کردن کم‌ترین دلیل را به خود نمی‌دهیم.

در روایت از امام علی علیه السلام آمده است که کار برادر دینی‌ات را تا می‌توانی توجیه کن.

معنای این جمله آن است که پیش از آن که فکر انتقام از دیگران دایره ذهن‌ت را بپوشاند؛ در پی پیدا کردن عامل یا عواملی باشی که او را وادار به این حرف یا آن عمل کرده است.

آری؛ اگر توجیهی برای کارهای دیگران پیدا می‌کردیم؛ فکر انتقام فضای ذهن‌مان را آلوده نمی‌کرد.

یک لحظه تذکر

تحولات روحی بسیاری از بزرگان، ناشی از یک لحظه تذکر بوده است؛ تذکری از یک صاحب‌دل و دم عیسوی یک انسانی که به مراتبی از کمال دست یافته و خاک را به نظر کیمیا می‌کند.

درخصوص حکیم جهانگیر خان قشقایی، که از حکمای مشهور و معروف می‌باشد، نقل کرده‌اند که در ابتدا اهل موسیقی بود و برای تکمیل این فن سری به اصفهان زد. از قضا گذرش در بازار اصفهان به مدرسه صدر افتاد و طلبه‌ها را دید که مشغول درس و بحث و مناظرات علمی‌اند. کارشان را پسندید و در سویدای دلش احساس کرد که کسی او را به درس و بحث فرا می‌خواند. در همین ایام، پیرمردی او را دید و از کار و بار جهانگیر خان سؤال کرد و چون دانست اهل موسیقی است و برای تکمیل این فن به اصفهان آمده است، گفت: گیرم که در این کار فارابی زمان هم شوی، مطربی بیش نخواهی بود. جهانگیرخان سؤال کرد که چه کنم تا خیر دنیا و آخرتم در آن باشد؟ پیرمرد پاسخ داد: در همین مدرسه صدر به تحصیل علم مشغول شو.

جهانگیرخان همچون خفته‌ای که از خواب بیدار شده باشد، به حقیقت پی برد. به تحصیل علم در همان مدرسه مشغول شد، تا این که یکی از حکمای مشهور گردید و شاگردان بسیاری را تربیت کرد. وی بعدها می‌گفت که من از تأثیر سخن آن پیرمرد به این جا رسیدم.

این مطلب تنها در خصوص این حکیم منحصر نمی‌گردد؛ بزرگانی مثل مولوی، غزالی، فضیل عیاض، بشر حافی و بسیاری دیگر را می‌توان از کسانی دانست که از تذکرات لحظه‌ای یک صاحب‌دل، به مسیر سعادت هدایت شدند.

بسیاری از کسانی که راه از بی‌راهه باز شناختند،

مدیون تأثیرگذاری شخصی هستند که گویی تحفه‌ای غیبی برایشان آورده و سعادت را فراسوی چشمانشان گشوده و این نیست جز لطف و رحمت واسعة الهی.

پرفایده و کم هزینه

شتر حیوانی است صبور و بردبار، مقاوم و قوی و کم هزینه. اگرچه امروزه به دلیل پیشرفت‌های حاصل در صنعت حمل و نقل و ایاب و ذهاب، نقش این حیوان در رفت و آمدها کم‌رنگ شده و تنها در برخی مناطق صعب العبور کاربرد دارد، اما مطالعه در خلقت این حیوان بیانگر ارزش‌هایی است که دست آفرینش در آن به کار برده و جالب توجه این که خداوند متعال نیز ما را به اندیشیدن در آفرینش این حیوان صبور دعوت کرده است: «افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت» (غاشیه: ۱۷)

پاهای این حیوان مناسب راه رفتن در کویر است و چشمانش به دلیل داشتن دو پلک در طوفان راه را از بیراهه تشخیص می‌دهد. از گوشت و پوست این حیوان هم استفاده‌های فراوانی می‌شود. غرض ما از این نوشتار ویژگی‌های این حیوان و برشمردن منافع عذیده آن نیست، بلکه تذکر این نکته می‌باشد که این حیوان با آن همه ویژگی‌ها و منافعی که دارد، چندان هزینه‌ای برای خوراک بر صاحبش تحمیل نمی‌کند. به اندکی خار و علوفه قناعت می‌کند و تازه هرگاه این مقدار هم به او نرسد، چربی ذخیره شده در کوهانش را مورد استفاده قرار می‌دهد. آنچه موجب شد تا این چند جمله قلمی گردد، این ضرب‌المثل زبان فارسی است:

«شتر بار می‌برد و خار می‌خورد»

البته، پیام این ضرب‌المثل فراتر از این نوشتار مختصر است. کاش برخی آدم‌ها به اندازه هزینه‌ای که بر دوش جامعه بار می‌کنند، برای اجتماع منفعت و سودآوری داشتند. مصرف‌های بالا در زمینه‌های مختلف هنر آن‌هاست. گویی خلق شده‌اند تا نمادی از بی‌خاصیت‌ترین مخلوقات خدا باشند، و این بی‌خاصیتی نه در اصل خلقت آن‌هاست که آن را خود برای خویش رقم زده‌اند.

ازدواج بی‌پول

اندر افسانه‌های قدیم آورده‌اند که مردی با سر و وضع نه چندان مناسب وارد مجلسی شد. از آن‌جا که به قول معروف «عقل مردم به چشمان است»، او را تحویل نگرفته و در جایی پایین مجلس او را جای دادند. موقع شام، هم یا غذا به او نرسید و یا ته مانده دیگران را به او دادند.

بار دوم با سر و وضعی مناسب و لباسی نو... وارد مجلس شد. اما این بار او را تحویل گرفتند و در صدر مجلس نشاندند و موقع شام، ظرفی از پلو جلوش

گذاشتند.

این شخص فهمید که این همه عزت و احترام را مرهون لباس شیکی است که پوشیده است. طی یک ابتکار جالب آستین لباس خود را گرفت و به بشقاب پلو نزدیک کرد و گفت: «آستین نو! بخور پلو»

قصه بسیاری از ازدواج‌هایی که در دنیا صورت می‌گیرد «آستین نو، بخور پلو» است.

توضیح این که برخی از ثروتمندان و پولداران که از لحاظ سر و وضع و ترکیب بدنی و سن و سال از رده خارج شده و تاریخ مصرفشان به پایان رسیده است، هوس تشکیل زندگی مجدد می‌کنند. و از آن‌جا که وضع مالی آن‌ها بسیار خوب است، کسانی داوطلب ازدواج با آن‌ها می‌شوند، بدان امید که پس از چندی صاحب آن همه ثروت و مکت شوند.

چنین مردانی به خوبی می‌دانند که ثروت آن‌ها برایشان همسر آورده است و این زن‌های بیچاره هم دیر یا زود خواهند فهمید به جای این که به خانه شوهر بروند، گرفتار دامی شده‌اند که تار و پود آن را پول تشکیل داده است.

اما آنچه موجب شد این مطلب قلمی شود، مطلبی است که دو هفته‌نامه «صبح» در شماره ۱۱۴ به نقل از روزنامه «نیوزویک» آورده است مبنی بر این که، اخیراً یکی از میلیونرهای آمریکایی به نام «ریک آکول» به شبکه تلویزیونی فاکس اعلام کرد که قصد دارد همسر آینده خود را از طریق نمایش عمومی تلویزیون انتخاب کند. به محض این که این خبر به اطلاع عموم رسید، در همان هفته اول هزار زن داوطلب ازدواج با او شدند، در میان این هزار نفر، پنجاه زن انتخاب شدند تا در زمینه ازدواج مذاکره صورت گیرد. طی این صحبت‌ها چهره داماد دیده نمی‌شد و تنها در پشت صحنه نظاره‌گر گفت‌وگوی مجری برنامه با این پنجاه نفر بود؛ پس از اتمام گفت‌وگو، پنج نفر انتخاب شدند و در نهایت این داماد میلیونر یک نفر را از میان پنج زن به عنوان همسر آینده خود برگزید.

آقای «ریک آکول» به خوبی می‌داند که این بانو بیش از آنچه کدبانوی منزل باشد، چشم به مال و ثروت او دوخته است؛ زیرا از ناحیه زن، انتخابی در کار نبوده است، و آن بانوی برگزیده نیز بر این نکته واقف است که در زندگی مشترک وی با آقای ریک آکول، همشو، پناغ، بناج و به عبارت مشهور هووی^(۲) دیگری به اسم پول و ثروت وجود دارد که هر آن ممکن است آقای «ریک آکول» را از وی برباید.

پی‌نوشت‌ها

۱. جلوه‌های حکمت، ص ۵۹۰.
۲. هوو، وسنی، دو زن که یک شوهر داشته باشند هر کدام هووی دیگری نامیده می‌شود. بناج و پناغ و بناج و پناج و پنج و همشوی و اسنی و اموسنی و وسنی هم گفته شده. (فرهنگ عمید)

